

رسول جعفریان

نسخه خوانی (۹)

۵۹-۴۱

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب نهمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- سندی مبنی بر آموزش نگارش سند گواهی سیادت اشخاص که اغلب توسط نقیب النقباء سادات یا کسانی که از طرف او در شهرها نقابت داشتند نوشته و گواهی می شد.
- متن وقف نامه انیس الدوله (همسر ناصرالدین شاه) در نسخه ای از بحارالانوار
- درباره یک فرمان مذهبی از سوی پادشاه صفوی برای منطقه قفقاز
- فتوی به برابری ثواب شصت حج با یک ساعت رفتار به عدل حاکم در یک متن ادبی دوره اول قاجاری
- کریم خان زند و مردی که می گفتند کیمیا می داند
- نامه نگاری میرفندرسکی و میرداماد به شاه عباس برای رفع ظلم و تعدی از مردم
- انتخاب والی مرز ایران و ترکمنستان توسط شاه عباس
- چند یادداشت از سفرهای حج خاندان فیض و یادداشتی درباره درگذشت ملاصدرا

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.

Skimming Manuscripts (9)

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: In the form of the ninth article of a series of publications titled "Skimming Manuscripts", the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

A document certifying teaching of writing Sādāt certificate often written by Naqīb al-Nuqabā (the manager of an office which was responsible for recognizing seyed people and supervising them), or those who were responsible on behalf of him in other cities.

The text of Anisoddole's (Naseroddin Shah) waqf-nāme in a version of Bahārolanwār.

Safavid king's religious command regarding the Caucasus region.

A fatwa for the equalization of the rewards of sixty Hajj with an hour of the ruler's just treatment, in a literary text of the first period of Qajar.

Karim khan Zand and a man who was believed to know alchemy.

Mir Fendereski and Mir Dāmād's letter to Shah Abbas about the elimination of tyranny and oppression.

Choosing the governor of the border between Iran and Turkmenistan by Shah Abbas.

A few notes on Feiz family's hajj pilgrimages, and a piece of writing on the death of Mulla Sadra

Key words: Skimming manuscripts, manuscript, reading texts.

قراءات في المخطوطات (۸)

رسول جعفریان

يقدم الكاتب في مقاله الحالي - الذي يمثل الحلقة التاسعة من سلسلة مقالاته عن المخطوطات - نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها.

والنصوص هي:

- وثيقة تبين طريقة كتابة شهادة تأييد سيادة الأشخاص، والتي غالباً ما يتولى كتابتها وتوثيقها نقیب النقباء السادات أو الأشخاص المعيّنين من قبله لنقابة الأشراف في المدن المختلفة.
- نص وقفية أنيس الدولة (زوجة ناصرالدین شاه) في نسخة من بحار الأنوار.
- حول أحد الأوامر الدينية الصادرة من قبل الشاه الصفوي والموجهة إلى منطقة القفقاس.
- فتوى واردة في أحد النصوص الأدبية التي يعود تاريخها إلى العصر القاجاري الأول بمساواة ثواب ساعة واحدة من السيرة العادلة للحاكم مع ثواب ستين حجة لبيت الله الحرام.
- كريم خان زند وأحد الأشخاص الذي يقال إنه خبير في الكيمياء.
- مكاتبة الميرفندرسكي والميرداماد مع الشاه عباس الصفوي لرفع الظلم والتجاوز على حقوق الشعب.
- انتخاب والي الحدود الإيرانية التركمانستانية من قبل الشاه عباس.
- عدة خواطر عن رحلات الحج لعائلة الفيض، وخطرة عن وفاة الملاء صدرا.
- المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

نسخه خوانی (۹)

— رسول جعفریان

دزدی از شاه عباس و رفتار شاه عباس با دزد معترف

در صفحه آخر تاریخ عباسی از ملاجلال الدین منجم، منجم شاه عباس نکته‌ای لطیف درباره خبیریک دزدی از کاخ شاه آمده است. بنده الآن چایی آن را که سال ۱۳۶۶ سیف‌الله وحیدنیا چاپ کرد در اختیار ندارم تا ملاحظه کنم این متن در آن هست یا خیر، اما در تصویری از نسخه خطی آن این مطلب با خطی بسیار خوش آمده است. آن را نقل می‌کنم و تصویرش را می‌گذارم.

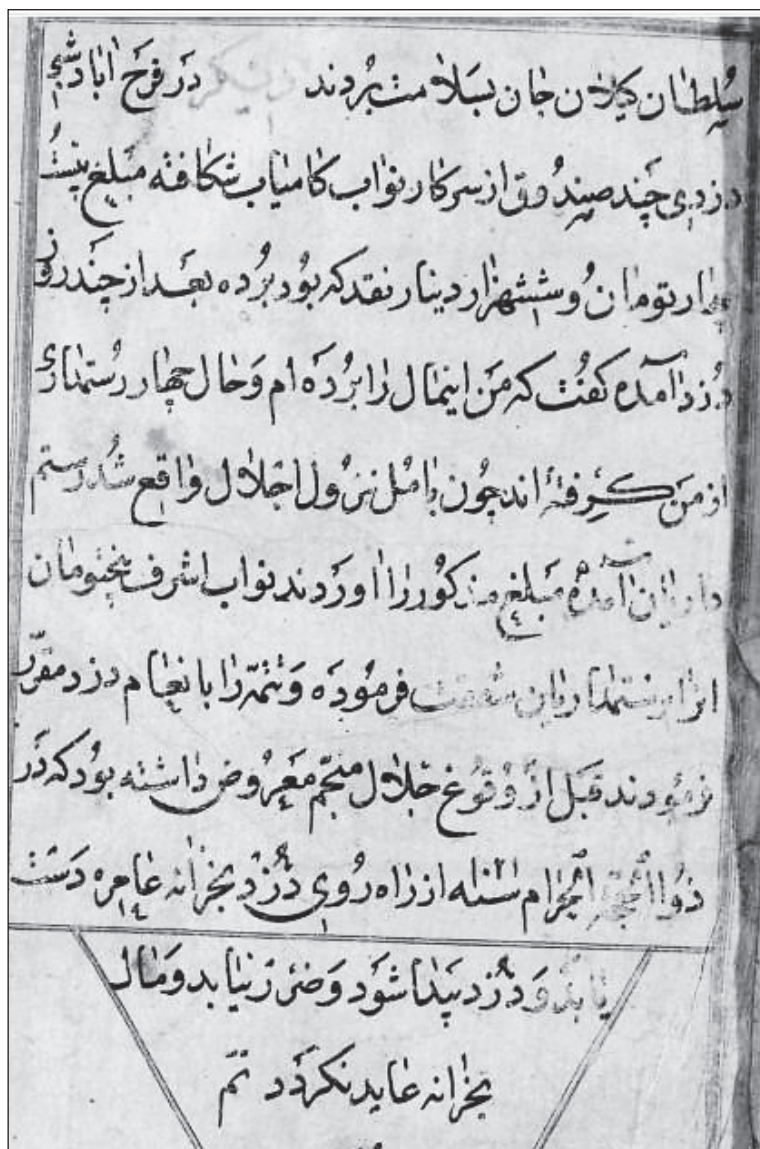
مطلب مربوط به سال ۱۰۲۱ و دوران شاه عباس است. اتفاق هم در فرح‌آباد (شمال) که بخشی از کاخ‌های سلطنتی در آنجا بنا شده بود افتاده است. ماجرای دزدی است و اینکه خود دزد مدتی بعد اعتراف

می‌کند و پس از آن شاه عباس بخش عمده پول را که اصلش ۲۴ تومان و اندی بوده به دزد می‌دهد. زمان این اعتراف، وقتی است که شاه به آمل رفته است، اما نکته لطیف، این است که ملاجلال می‌گوید من قبلاً - از روی نجوم - این واقعه را پیش‌بینی کرده و به اطلاع شاه رسانده بودم.

این شما و این هم این متن کوتاه:

در فرح‌آباد شبی دزدی چند صندوق از سرکار نواب کامیاب شکافته، مبلغ بیست و چهار تومان و شش‌هزار دینار نقد که بود برده، بعد از چند روز، دزد آمده گفت که من این مال را برده‌ام و حال، چهار رستم‌داری از من گرفته‌اند. چون به آمل نزول اجلال واقع شد، رستم‌داریان آمده مبلغ مذکور را آوردند. نواب اشرف پنج تومان آن را به رستم‌داریان شفقت فرموده و تتمه را به انعام دزد مقرر فرمودند.

قبل از وقوع جلال منجم، معروض داشته بود که در ذوالحجّة الحرام سنه ۱۰۲۱ از راه روی، دزد به خزانه عامره دست یابد و دزد پیدا شود و ضرر نیابد و مال به خزانه عاید نگردد. تم بالخیر.



سندی برای گواهی سیادت

نمونه زیر آموزش نگارش سند گواهی سیادت اشخاص است که اغلب توسط نقیب النقباء سادات یا کسانی که از طرف او در شهرها نقابت داشتند نوشته و گواهی می‌شد. نقابت سادات در تمام ادوار تاریخ اسلام برای حفظ حقوق سادات، به عنوان یک منصب حکومتی - اشرافی، کار نظارت بر اثبات سیادت اشخاصی را که مدعی ورود در این دایره بودند در اختیار داشته است. طبعاً برای افرادی که حرفی در سیادتشان بود، گواهی صادر می‌شد و این کار با نگارش یک گواهی در اختیار او قرار می‌گرفت که با نشان دادن آن سیادت خود را ثابت نماید.

نمونه‌ای از انشاء و تنظیم سند در این زمینه، همین متن زیباست که پایین ملاحظه می‌فرمایید. متن ادیبانه و اوایلش قدری دشوار و در نهایت، متن شهادت‌نامه آمده، اما چون تنها یک نمونه است نام کسی در آن نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

اصل اصیل شجره ریاض مقصد حمد خداوندیست بی مثل و مانند که در احصای نگارش نیایش مطوق [= آراسته] «لو كان البحر ممدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی» گواه است و در ادای حقوق ستایشش منشی دارالانشاء لافصح را مضمون صدق مشحون «لا احصى ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك» زبان ثناگستری عذرخواه؛ مدعی که اختراع هیکل انسانی اثری از آثار حکمت ذات بیهمال او است و تخمیر طینت آدم ازکی از بسیاری توانائی قدرت و جلال او؛ عزت بخشی که فرق احترام آدم خاکی را متوج به تاج «اتی جاعل فی الارض» خلیفه ساخته، جباه افواج ملایک را به سخن ریزی آستین تسلیمش سرافرازی داده، «ولقد کرمنا بنی آدم» بر مفارق اعتبار اولاد امجادش نهاد.

آن کز شمار نعمت بی منتهای او دایم به عجز خویش کند عقل اعتراف

مدهوش جام معرفتش کاف تا بنون منظور عین عاطفتش قاف تا بقاف

بعد از تمهید قواعد شکرگزاری حضرت خداوند شکور که عبارت از اعتراف به عجز و قصور است، تویع وقیع صحیفه نعمت مدحت سید سند است که کریمه «ما کان أباً أحدٍ من رجالکم، ولكن رسول الله و خاتم النبیین» نخستین حرف از کتاب والا گوهر اوست و مصدوقه «فکان قاب قوسین أو أدنی» اول پایه از معراج علوشان و برتری او.

اما بعد:

آنکه از ذوق شفاعت خواهیش روز جزا بر مطیعان فخرها دارند فوج عاصیان

افتخار نسل اعلی احمد مرسل که هست شان قدرش را نخستین پایه عرش لامکان

پس از صعود به معارج مدارج مراتب نعت گستری اعتبار محضر نجابت و سروری به نقش مهر اولاد آن حضرت است که منشور مفاخرشان به عنوان «وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا» معنون و طومار محامدشان به طراز «مئل اهل بیتی کالنجوم بأیهم اقتدیتم» مطرز و مزین است، سیمای اعلی حضرت آسمان رفعت که روزنامه چه ولایتش به رقم «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» مرقوم است و مکنون خاطر حق شناسیش منظور نظر قدسی اساس جناب رسالت است، چون دو لفظ مرادف مفید

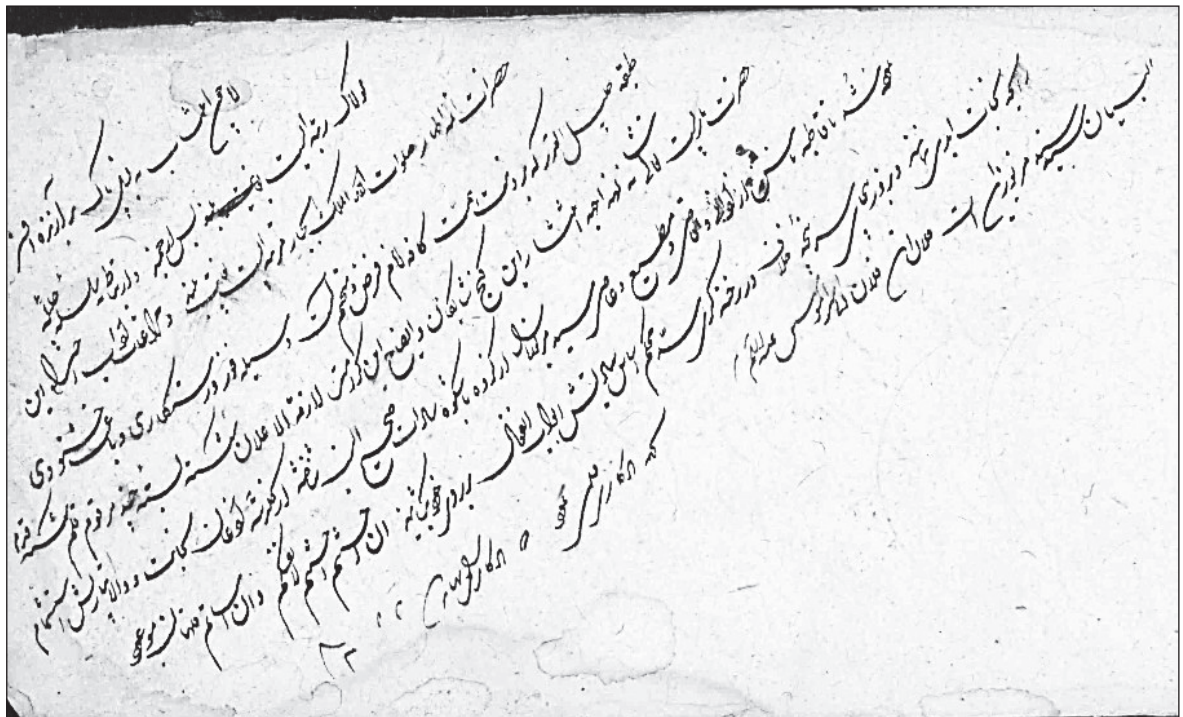
مفهوم:

آن خانه زاد حق که او در ره کمال
 ننهاد پای هیچ کس از مکمن عدم
 ابن عم رسول خدا مقتدای ناس
 سالار دین علی ولی منبع کرم

اللهم ارزقنا شفاعتهم «يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ، وَلَا مَوْلُوهُ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا» فانك مجيب الدعوة وقاضي الحاجات.

اما بعد، به مسامع ارباب هوش رسیده می شود که حامل این صحیفه صداقت تضمین، سلالة السادات ذی السعادات فلان که ان شاء الله تعالی ذیل این رقیمه پرگوهر، تفضیل نسب ارجمندش خواهد گردید، از دودمان شریف سید کونین و مقتدای ثقلین است، اگرچه تحقیق سیادتش از نهایت شیوع مستغنی از بیان و تبیان و جمال شاهد این مطلب رعنا ترازان است که محتاج به حلیه و صافی و اصفان باشد، اما چون انتساب به ذیل پاک برانزده افسر لولایک، رتبه ای است بس ارجمند و ارتباط به سلسله جلیله حضرات ائمه اطهار - صلوات الله الملك الجبار - مرتبه ای است بغایت بلند و مراعات آداب احترام این طبقه جلیل القدر، بر ذمت همت کافه انام فرض و متحتم است، وسیله فوز و رستگاری و باعث خشنودی حضرت باری است - تعالی شانه - ؛ لهذا جهت انتشار این گنج شایگان و ایضاح این کرامت لازمه الاعلان، شکسته بسته، چند مرقوم قلم شکسته قدم نموده شد تا قاطبه ناس از ادانی و اقصی و مطیع و عاصی، سید مزبور را از گروه باشکوه سادات صحیح النسب شناخته، از گلدسته اذعان نجات و الاتباریش، استشمام رایحه نجات ابدی نمایند و به زور بیجای سرینجه خلاف، در رخنه گری سد محکم اساس سیادتش، ابواب انفعال بر روی خود بکشایند. «ان أحسنتم أحسنتم لانفسکم وإن أسأتم فلها».

نسب موعود البیان سید سند مزبور این است: فلان ابن فلان الی امیرالمومنین علیه السلام ... به جهت یادگاری قلمی نمود.



وقف نامه انیس الدوله (همسر ناصرالدین شاه) در نسخه‌ای از بحار الانوار

پیش‌تر به وقف نسخه‌ای از «بحار الانوار» توسط «انیس الدوله» همسر رسمی و سوگلی ناصرالدین شاه اشاره کردم. اکنون به دلیل اهمیت آن، متن وقف‌نامه را تقدیم خوانندگان بسیار عزیز می‌کنم. انیس الدوله یا در اصل فاطمه، دختری یتیم از اهالی روستای امامه - روستایی در نزدیکی فشم - بود که چوپانی می‌کرد. شاه در مسیر شکار او را دید و با وی صحبت کرد و عاشقش شد. سپس به حرمسرای شاهی آمد و پس از مرگ جیران، سرآمد همسران ناصرالدین شاه شد. نشان حمایل آفتاب و تمثال همایونی را دریافت کرد و رئیس اندرونی شاه شد. انیس الدوله در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه تا مسکو هم رفت، اما به صلاحدید برخی از همراهان به تهران بازگشت. وی به انجام کارهای خیر می‌پرداخت و در شمار زنان مؤثر در این دوره به شمار می‌آید. وقف‌نامه زیر شامل وقف یک دوره کامل بحار الانوار است و طبق آنچه در وقف‌نامه آمده، تولیت آن به یکی از علمای وقت تهران، «آقابزرگ» واگذار شده است. مجلدی از بحار که این وقف روی آن آمده، کتابت سال ۱۰۸۷ هجری است و توسط زین‌العابدین بن حاجی محمد رازانی کتابت شده است. رازان روستایی در خوراسگان ماست که بسیار قدیمی است و مناره‌ای سلجوقی در آن هنوز برجاست. نکته دیگر اینکه روی این اثر، یک وقف‌نامه قدیمی تر هم هست که تمام اسامی و نقاطی که می‌توانست هویت واقف را نشان دهد محو شده است. محتمل است که به همین جهت، دوباره توسط انیس الدوله وقف شده تا وضعیت آن از نظر وقفی روشن شود. این نسخه در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. این شما و این هم متن وقف‌نامه:

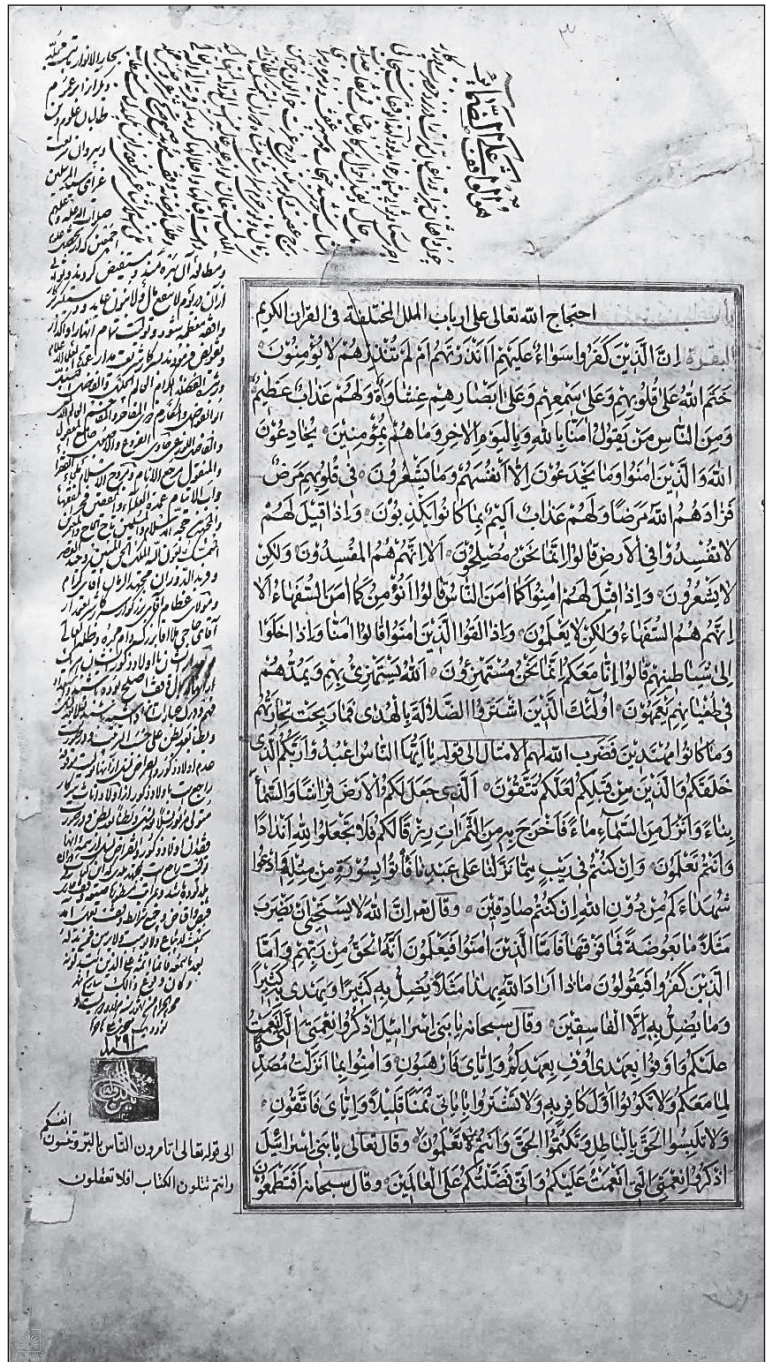
هو الواقف علی الضمائر

چون واقفان خیرات و راغبان مبرات را در نزد حضرت پروردگار، اجری بسیار و ثوابی بی‌شمار خواهد بود، لهذا توفیقات سبحانی شامل حال و کفیل احوال سرکار علیا جناب قمرنقاب صدارت انتساب خورشید احتجاب، مهر سپهر عفت و زهره زهرای برج عصمت و گوهر یکتای درج عزت، خواتون خواتین زمان و بانوی حرم سرای شاهنشاه دوران - المتمسکه بالطف الله الملك المستعان - نوابه علیه‌عالیه «انیس الدوله» المتعالیه - دامت اقبالها و اجلالها گردید - که قربه الی الله تعالی و طلباً لمرضاته، وقف مؤبد صحیح صریح شرعی و حبس مخلد ملی اسلامی اثنا عشری نمودند، این یک جلد کتاب مستطاب بحار الانوار [با] باقی مجلد [ات] دیگران را بر عموم طالبان علوم دین و پیروان شریعت غزای سید المرسلین - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - که از تحصیل علوم و مطالعه آن بهره‌مند و مستفیض گردند و ثوابی از آن در «یوم لاینفَع مأل و لا ینون» عاید و دستگیر سرکار واقفه معظمه شود. و تولیت تمام آنها را واگذار و تفویض فرمودند به سرکار شریعت مدار عمده العلماء الاعلام و زبده الفضلا الکرام، العالم الجلیل و الفاضل النبیل، ابوالفواضل و المکارم ذوی المفاخر و المفاخم، العالم الأعمی و الفاضل اللوزعی، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول و المنقول، مرجع الانام و مروج الاسلام، ملجاء الفقراء و أب الایتام، عمده العلماء و المحققین، و فخر الفقهاء و المجتهدین، حجة الاسلام و المسلمین، تاج الحاج و المعتمین، المتمسک بعون الله الملك الحق المبین، وحید العصر و فرید الدوران، مجتهد الزمان، آقای کرام و مولای عظام، آقای بزرگوار سرکار شریعت مدار آقای حاجی ملا آقا بزرگ - دام مجده و ظلّه العالی - و بعد از ایشان تا اولاد ذکور ایشان هر یک از آنها که به مال وقف اصلاح بوده باشند و استعداد فهم و درک عبارات آن را داشته باشند، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن، علی حسب الترتیب و در صورت عدم اولاد ذکور و انقراض نسل از آنها،

تولیت موقوفه راجع است به اولاد ذکور از اولاد اناث سرکار متولی مزبور، نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن و در صورت فقدان اولاد ذکور و انقراض نسل از همه آنها، تولیت راجع است به مجتهد بلدی که این کتاب در آن بلد بوده باشد.

و به مراتب مسطوره صیغه وقف جاری شد، قبض و اقباض و جمیع شرایط وقف به عمل آمد، بحیث لا بیاع و لا یوهب و لا یرهن «فمن بذله بعد ما سمعه، فانما اثمه علی الذین یبدلون».

و کان وقوع ذلک بتاریخ شهر محرم الحرام من شهر سنه هزار و دو یست و نود و یک هجری علی هاجرها، سنه ۱۲۹۱.



درباره یک فرمان مذهبی از سوی پادشاه صفوی برای منطقه قفقاز

بحث درباره فرامین مذهبی دوره صفوی، از نخستین مباحثی بود که بنده از آن راه وارد دوره صفویه شدم. در این باره مینورسکی بحث‌هایی را در حواشی تذکرة الملوك آغاز کرد و در ادامه دیگران و از جمله بنده، در نخستین اثرم درباره دوره صفوی، «دین و سیاست در دوره صفوی» مطالبی نوشتم و نمونه فرامینی را آوردم. اخیراً در دوره سه جلدی «گزیده اسناد و فرامین شاهان ایرانی به حکام قفقاز» کار دوست و همکارم آقای گودرز رشتیانی، برخی از نمونه‌های این فرامین انتشار یافت. به نظر می‌رسد طبق یک سنت قدیمی در نواحی قفقاز، نام مرشد دینی همان عنوان خلیفه بوده است. عنوان خلیفه، منهای کاربردهای قدیمی‌تر در نخستین ساختار دینی - مذهبی صفویان، در دوره‌ای که صوفیان این سلسله نظام خانقاهی داشتند و نیز دهه‌های اول دوره صفوی، در بخش غربی ایران و در آناتولی به کار می‌رفت. به همین دلیل این تعبیر را بارها و بارها در متون نخست صفوی داریم و البته به صورت محدود تا این اواخر - و از جمله همین سند - به کار می‌رود. در واقع از این فرمان که از جمادی الثانی سال ۱۱۰۸ است، معلوم می‌شود که برای آن نواحی همچنان به جای عنوان شیخ الاسلام، عنوان «خلیفه» به کار می‌رفته و حتی اگر در شهرهای بزرگ شیخ الاسلام گماشته می‌شده، در مناطق دورتر از همان عنوان قدیمی‌تر که میان مردم سابقه داشته استفاده می‌شده است.

فرمان یادشده جهت «خلیفه قاسم علی» فرزند «خلیفه قباد» است. پدرش مسئولیت امور شرعی شش منطقه را بر عهده داشته که عیناً در این فرمان نام آن شش منطقه آمده است. وی به اصفهان آمده و وفاداری خود را به دولت نشان داده و در اینجا پس از آنکه ثابت کرده است مناطق مزبور در اختیار پدرش بوده است، درخواست داشته تا مسئولیت امور شرعی آن ناحیه به او واگذار شود. در نوع مشاغل، وراثت همواره یکی از معیارها و شاخص‌ها بوده است.

پس از عنوان «یا محمد و یا علی» آمده است که فرمان از ناحیه «سلطان حسین بن سلیمان ... بن حیدر بن جنید بن ابراهیم بن علی بن موسی الصفوی» آمده است.

در ستایش خداوند هم از عناوین تا حدودی صوفیانه استفاده شده است:

الحمد لله الذي غسل ذنوب التائبين بمياه التوبة والاستغفار و صقل مرات قلوب العارفين بصاقل الطاعات والاذكار و جعل صدور الذاكرين منورة بانوار المعارف والاسرار.

بعد از آن، درود بر محمد و علی به همراه آیه تطهیر آمده است. آن‌گاه بندی در این باره آمده است که از میان طرق هدایت، بهترین راه و در واقع «مسلك مستقیم حضرات مشایخ عظام صفوی» راهی است که «جهت هدایت و دلالت اصحاب عوامت و جهالت نصب خلفاء دیندار و اماناء پرهیزگار در هر قطری از اقطار واجب و لازم و فرض و متحتم است که لب تشنگان به وادی ضلالت را به عین الحیوة توبه و انابت دلالت نمایند».

آن‌گاه خبر از آمدن «خلیفه قاسم علی ولد خلیفه قباد» به «درگاه معلی» داده شده و اینکه «صورت ارادت و اخلاص و حسن عقیدت و اختصاص خود را نسبت بدین دودمان خلافت مکان، واضح و لایح گردانیده

و عرض نمود» و گفته است که «خلافت جماعت‌های ذیل» با «والد او بوده» است. اکنون «والد او متوفی شده» است. در اینجا نام شش جماعت آمده که برخی از آنها گویا قابل خواندن نبوده است:

جماعت طاشقار، جماعت فسکرآباد ارس بار بیضه، جماعت مولا ...، جماعت ایدا ... و دولو... بیضه، جماعت قپوچ دلوک دلش میمجوان بیضه

نکته مهم این است که قید شده است که این شخص «وراثت خود ابراز» و طبعاً به همین دلیل «استدعای صدور شجره مطاعه در باب خلافت مزبوره به اسم خود نمود». طبق رسم می‌بایست برای وی فرمانی صادر می‌شد تا خلیفه‌گری او در آن نواحی رسمیت یابد: «از سرکار توجیه و سرخط تصدیق نمودند» و بدین ترتیب به تاریخ شعبان سال ۱۱۰۸، «خلافت جماعت مذکوره به خلیفه قباد» مرجوع شده است. اساس آن هم همان وظایفی بوده که به پدر او مرجوع بوده: به دستور والد شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم.

در این بخش شرح وظایف او به عنوان یک خلیفه و مرشد دینی بیان شده است. طبعاً ادبیات این قبیل نوشته‌ها متکی به نوشته‌های قبلی و منشیان پیشین بوده که هر تعبیری از آن را براساس روشی که داشتند نگاشته‌اند. برخی از تعابیر دقیقاً شرح وظایفی است که در این زمینه به طور رسمی و به عنوان یک مرشد دینی برگرفته از قرآن و احادیث و فقه بیان می‌شده و تعابیر دیگر هم جنبه ادیبانه و منشیانه دارد که بیشتر جنبه زیبایی‌نویسی در آنها ملاحظه می‌شود.

در اینجا فهرستی بلند از وظایف او برای ارشاد دینی مردم به دست داده شده و با تعابیر رایج در این قبیل فرمان‌ها، از جزئیات کارهایی که به طور عادی جزو وظایف خلیفه بوده یاد شده است:

طالبان خود را کماکان ... به ولایت اهل بیت کرام - علیهم التحية والاکرام - و جمیع مفروضات و مسنونات [مستحبات] عبادات و ظهور و اغتسال و اقامت صلوات خمس، اداء زکوات و خمس، و صوم شهر رمضان و حج بیت الله الحرام و عمره و زیارت مدینه طیبه حضرت خیر الانام - علیه وآله الصلاة والسلام - و ایناء! حق یوم الصلوة و ماعون، و حق معلوم للسائل و المحروم، و اصطناع معروف، و اطعام طعام، و قرض حسن، و صلح ارحام و عدل و احسان و توفیه بکمال و میزان، و برّوالدین، و دوام افکار، و قیام لیل و صیام نهار، و مکارم اخلاق، و محاسن اطوار و سایر طاعت و عبادت ترغیب و تحریم از محرّمات افعال و منهیات اقوال، و شرک بالله و انکار ما انزل الله، و حق آل رسول الله و قتل ناحق، و اکل میتة و دم و لحم خنزیر و سایر ما فی الایة الشریفة، و مال ایتام و قذف محصنات، و شرب خمر و مسکرات، ارتکاب سرقة و عسیر! و لواط و زنا و ربا و ریا و اقسام حرام، و یاس من روح الله و امن لمکر الله، و سحر و عقوق، و یمین غموس، و نقض عهد و خلف وعد، و منع زکوة و ماعون و ترک صلوة و ما فرض الله، و نکاح امهات، و سایر من فی الایة المقدسة، و رؤیت عورات اجنبیه، و کتمان شهادت و شهادت زور و تصرف مال غیر، و کذب مطلق و کذب علی الله و علی حجج الله، و غیبت و بهتان و تکذیب انبیا و جحود اوصیا - علیهم الصلوات و التحایا - و رکوب فواحش ما ظهر منها و ما بطن، و تطفیف کیل و حیف و صیّت و خدعه و خیانت و لهو و لغو تزمیر مزامیر و معارف و فحشا و منکر، و بغی و انتهاک معاصی و اصرار صغایر و سایر مایکون من هذا القبیل، منع و زجر نماید. [چند مورد البته ابهام دارد]

پس از این فهرست بلند به طور کلی می‌گوید: «و در جمیع امور متابعت شریعت غزّاء مصطفوی و ملت زهراء مرتضوی نموده» و سپس روی پیروی از طریق تصوف منتسب به خاندان صفوی تأکید می‌کند:

طریق سلوک مشایخ عظام سلسله مقدمه صفتیه صفویه - حفوا بالانوار القدسیه - را شعار خود سازد. آن‌گاه به مردم منطقه و دیگر کارگزاران آن نواحی توصیه می‌کند تا این فرمان را احترام بگذارند و کارهای مربوطه به خلیفه را به او واگذارند:

سبیل طالبان خلافت پناه مشارالیه آنکه او را به دستور والد، خلیفه خود و نصب کرده‌ی نواب همایون ما دانسته، اوامر و نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد باشند، و از سخن و صلاح حسابی او درنگ‌زدند، و اطاعت و متابعت و توقیر و احترام مشارالیه به تقدیم رسانند. و هر ساله شجره مجدد طلب ندارند و در عهد شناسند. تحریراً فی شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۱۰۸^۱.

فتوای به برابری ثواب شصت حج با یک ساعت رفتار به عدل حاکم

در روزگار ما فراوان اند رؤسای جمهوری که به حج مشرف می‌شوند. غالب آنها در سفرهای سیاسی خود عمره‌ای انجام می‌دهند، از جمله محمدرضا پهلوی هم در سفری که شمار زیادی از رجال درباری را همراه داشت، از جمله سیدحسن تقی‌زاده، به عمره مشرف شد که عکس‌های آن بارها منتشر شده است، اما در میان سلاطین قدیم از خلفای صدر اسلام و اموی و عباسی که بگذریم، در دوره‌های اخیر از عثمانی‌ها، صفوی‌ها، مغولان هند، قاجاری و... ظاهراً کسی حج انجام نداد. مقریزی رساله‌ای درباره حج خلفا و ملوک تا روزگار خود دارد که چاپ هم شده است.

اما همان‌طور که گفته شد درباره سلسله‌های بعدی مانند عثمانی، صفوی و قاجاری این اتفاق نیفتاد. هر چند درباریان آنان فراوان به حج می‌رفتند و این رویه در آخر دوره صفوی بسیار گسترده بود؛ به طوری که به دلیل خروج طلا و نقره - که در مملکت کم هم بود - این اعتراض مطرح شد که باید جلوی این سفرها گرفته شود.

در واقع علت اصلی حج نرفتن ملوک و رؤسای کشورها در گذشته، دوری راه و زمان‌بر بودن این سفر و امکان وقوع حوادث ناگوار برای کشور بود.

امروز حکایتی در یک متن ادبی دوره اول قاجاری دیدم که جالب بود.

حکایت کنند که یکی از ملوک، طواف بیت‌الله را تصمیم کرده، رجال دولت و اعیان ملت عرض کردند که اگر قبله عالم با شوکت لشکر و حشم به این سفر خیر اثر مصمم شود، موجب خرابی دل‌های اهل‌الله و فساد اهل‌ارض راه و مرارت لشکر و سپاه باشد و اگر به وضع خفیف اراده فرمایند این معنی باعث چندین نقایص و فتور است.

پادشاه فرمود: در این خصوص فتوا خواستن از عالم صاحب عمل ضرور است. پس از یکی از فضلاء ظاهر مرده‌ی باطن‌زنده که به صورت دل‌ریش و مجرد و در معنا پادشاه و از ما سوی‌الله منفرد بود، سؤال فرمود.

۱. اصل فرمان را بنگرید در: گزیده فرامین پادشاهان ایرانی در قفقاز، ج ۲، سند شماره ۱۶.

سپرده بشنیده داخل هفت شونده حکایت کنند که یک از ملوک طواف
بیت الله را نصیم کرده رجالت داعیان ملت عرض کردند که اگر
قبله عالم با شکر و چشمه باین سفر خیرا شرمه هم نشده موجب خرابی
دلهای اهل الله و فدا اهل حق راه و حرارت شکر و سپاه باشد
و اگر بوضع خفیف اراده فرمایند این معنی باعث چندین نقایص فرموده
پادشاه فرموده درین خصوص فتوا خواستن از عالم صاحب عمل
ضرورت پس یکی از فضلاء می ظاهر مرده باطن زنده که بصورت در
دلش و مجرد در معنی پادشاه و از ناسوی الله منفرد بود سوال نمود
آن بزرگوار دیده پرآب کرده زبان آورد که من شصت حج سپاده
کندارده ام ثواب مجموع آنها را بتو مبادله میکنم بیکساعتی از عمر
خود که بعد از حکم کرده باشد و حاجت دردمندی برآورده باشد

آن بزرگوار دیده پرآب کرده، به زبان آورد که من شصت حج پیاده گذارده ام. ثواب مجموع آنها را به تو مبادله می کنم، به یک ساعتی از عمر خود که به عدل حکم کرده باشی و حاجت دردمندان برآورده باشی.

کریم خان زند و مردی که می گفتند کیمیا می داند

گفته تو حیوانات و حضرت و بهایم صحرا و مرغان هوا و مردی است
از ابی عبدالله که کیمیای اگر زراعت است حکایت کوار محلی از فارس
امیر کوار دولت و مکت بسیار داشت برین شهریار سپهر اقتدار کریم خان
زند رسید که وی صاحب کیمیا است آنحضرت دیرا احضار کرده فرموده
مردم در باره تو چنین میگویند اگر صدق باشد ما را نیز ازین نصیبی
دست بر دیده منت نهاده بگردن رفت علی الصبح خواجگه بر برگ
طلب کرده از مجموع بغول و محصول و ثمار هر یک مشت و دانه در کما
گذشته بنزدت هفت عرض کرد که کیمیای من این است کیمیا
و صد بر میدارم شاه و سپاه او را تصدیق کرده گفتند بله بهترین
کیمیا زراعت است و خوشترین عمل فلاح است هر کس از معانی احادیث
فوق اطلاع یابد داند که بمفاد الدنیا مرزعه الاخرة باید امروز
کاشت تا در روز دیگر ثمر جاودانه و حاصل کارمان تو کند بر دست
چون لعن نظر کند کار حشت را زشت نداند و عمل فلاح را راه

حکایت کیمیا دانی زکریای رازی و اینکه بعد از سالها از کیمیا هیچ به دست نیاورد و عاقبت چشم پزشک شد و اندوخته ای عظیم حاصل کرد، در حکایت زیر به گونه ای دیگر خود را نشان می دهد. اگر ما مردمی در این حد واقع گرا بودیم چقدر عالی بود.

کوار محلی در فارس است. امیر کوار دولت و مکت بسیار داشت. به عرض شهریار سپهر اقتدار کریم خان زند رسید که وی صاحب کیمیا است. آن حضرت، وی را احضار کرده فرمود: مردم درباره تو چنین می گویند. اگر صدق باشد ما را نیز از این نصیبی بده. دست بر دیده منت نهاده، بیرون رفت.

علی الصبح خوانچه بزرگ طلب کرده، از مجموع بغول و محصول و ثمار، هر یک مشت و دانه ای در آنجا گذاشته، به نزد شاه عرض کرد که کیمیای من این است! یکی میکارم و صد برمی دارم!

شاه و سپاه او را تصدیق کرده گفتند: بلی، بهترین کیمیا زراعت است و خوش ترین عمل، فلاح است. (از خصائل الملوک)

نامه نگاری میرفندرسکی و میرداماد به شاه عباس برای رفع ظلم و تعدی از مردم

حکایت زیر به رغم نثر ادبی و البته قدری دشوار که دارد، محتوایش جالب است. خلاصه حکایت این است که میرفندرسکی و میرداماد - که اینجا به اشتباه او را داماد شاه عباس خوانده - برای صلح رحم به مازندران می روند. در آنجا پیروی از شیعیان را می یابند که در بند کرده اند. آنها در این باره سؤال می کنند. معلوم می شود که او بدهی داشته و علی الرسم او را به بیگاری کشانده اند و چون نتوانسته کار کند در بندش کرده اند. این دو عالم سؤال کردند که او بدهی دیوانی دارد یا بدهی دیگری از نوع بدعت هایی (از مالیات هاست) که برقرار شده است. گفتند بدعت است. آن دو تصمیم گرفتند با ملاحظه همه خطرات، نامه ای به شاه نوشته و او را از ظلم و تعدی جاری در مملکت آگاه سازند. دست کم فهم بنده از عبارات پیش از نگاشتن نامه، این است که نباید در نوشتن نامه به شاه هراسی داشته باشند، بلکه باید مانند میرابی که مرتب مراقب جوی های آب و گرفتگی های خاک و خاشاک است و برای روانی آب در جوی ها تلاش می کند، آنها هم در رفع و دفع بدعت ها بکوشند. معنای بدعت در اینجا یعنی گرفتن اموال غیر شرعی و ظالمانه از مردم. به هر روی این دو نامه ای به شاه نوشتند و بر اساس همان ادبیات کهن، با ذکر مثال گله و شبان تأکید کردند که پادشاه پاسبان و نگاهبان امت است. سپس از او خواستند تا مراقب رفتار ظالمانه حکام و عمال و سالار لشکران خود باشد. آنها گفتند هر نوع «خراش» در دل مردم باعث رفتار تند آنها می شود. چون نقطه های «خراش» برداشته شده، «حراس» [نگاهبانان] می شود. فهم من از عبارت و مطالب بعد از آن این است که اولاً در این شرایط مردم دست و دلشان پی کار نمی رود، ثانیاً رفتار ظالمانه ارباب حکومت، سبب تبدیل مودت ها به دشمنی شده و کم کم «حراس» جای «خراش» را می گیرد. مقصودشان این است که مردم دنبال حُراس و نگاهبانان خاص خود خواهند بود و «آخرا لمر لجاج پیش آرند» و بسا اشاره به شورش های احتمالی با کمک نگاهبانان خودشان باشد. آخر الامر تأکید دارند که توجه شاه عباس به مازندران که مرتب به آنجا سفر داشت، ایجاب می کند از این بابت، یعنی رفع ظلم و بدعت بیشتر توجه کند. امیدوارم مطلب را درست فهمیده باشم.

متن گزارش این حکایت

میر ابوالقاسم فندرسکی و میر محمد باقر داماد شاه عباس صفوی - اعلی الله مقامهم - وقتی از اوقات به جهت صلح رحم از اصفهان به مسقط الرأس، اعنی مازندران بهشت نشان آمدند. روی به عزم سیر باغ و راغ آمدند. در عرض راه مردی شیعه را در قید یافتند. چو بیکران [راندند و دیگران را خواندند که سبب تقید این مرد چیست و قید کنند کیست؟ عرض کردند که بیگار حواله است؛ و این پیر کهن سال چون طاقت نداشت، سردر خطر گذاشت. فرمودند که بیگار از بابت مالوجها حسابی دیوانی است یا نه؟

عرض کردند: نه، بلکه بدعت است.

فرمودند به جهت دفع بدعت و رفع شر از ملت، جان چیزی است ناقابل و مرگ دارویی است مفرح دل و دین چون نهی است جاری و باطل مانند سیل بهاری؛ و چنان که در هنگام سیلان ابر بهار، میراب بر اطراف انهار طوف می کند و خار و خاشاکی که می بیند برمی چیند تا به امتلای حش و زبل، نهراز جریان نیفتد، شما نیز در دفع و رفع بدعت، اگر مسامحه و مساهله کنید، روز به روز بر بدعت می افزاید و به همین تقریب، خللهها در دین و دنیای شما پدید می آید؛ و دیگر چنین غلط مکنید. بدانید که دفع مبتدع ضرور

است و روگردان از امر ضرور، از حلیه عقل و خرد دور، و از نور بینش مهجور؛ و در حشر، غیر مغفور.

لهذا مراسله ای به سرکار شهریار فریدون اقتدا نگاشتند و رافعی به دربار معدلت مدار ارسال داشتند که سلطان در مملکت به مثابه حارث و پاسبان است و در گله ملت مانند شبان و هرگاه شبانان در امباران [= انباران] گوسفندان را بی وقت دوشند و بی حاجت فروشند، قبله عالم نیز بدو شد و بفروشد.

و در شرع شریف خردمندان و نکته سنجان، مقرر است که حکام و ضباط و عمال و سالار لشکر، کاری نکنند که خیل را به سیل ظلم و تعدی از پا درافکنند و در امور نیک و بد و ضد معتضد [کذا] دل احدی را نخراشند که «خراش» بعد از نزع نقاط «حراس» شود.

و این کنایه است که بندگان به اندک چیزی خراس بردارند و از عدم اطمینان و غلبه تقلب متقلبان، دست بکار نگذارند و آخر الامر لجاج پیش آرند و مودت به عداوت گرایند و این معنی باعث شود که به پاسبانی حراس خود، ایشان را نپذیرند و راه دیگر و فکر دیگر گیرند، خصوصاً مازندران که بیت الشرف خسرو جهان است و اهل این جا را از حضرت صاحب قران امید التفات بیش از دیگران است.

و باید به مجموع ممالک محروسه رفع بدعت و اجحاف فرموده، بدعتی که صادر شد، از مسلمانان مرتفع سازند و تمهید قواعد عدال آسایش اصحاب نیایش پردازند تا موجب خیر دارین و ثنوبات نشأتین باشد.

و دفع مستدع ضرورت است و در کردار آن از امر ضرور از صلیه عقل و خرد دور و از نور بینش مهجور و در حشر غیر مغفور لهذا مراسله به سرکار شهریار فریدون اقتدا نگاشتند و رافعی به دربار معدلت مدار ارسال داشتند که سلطان در مملکت بمنزله حارث و پاسبان است و در گله ملت مانند شبان و هرگاه شبانان در امباران گوسفندان را بی وقت دوشند و بی حاجت فروشند، قبله عالم نیز بدو شد و بفروشد و در شرع شریف خردمندان و نکته سنجان مقرر است که حکام و ضباط و عمال و سالار لشکر کاری نکنند که خیل را به سیل ظلم و تعدی از پا درافکنند و در امور نیک و بد و ضد معتضد [کذا] دل احدی را نخراشند که «خراش» بعد از نزع نقاط «حراس» شود و این کنایه است که بندگان باندک چیزی حراس بردارند و از عدم اطمینان و غلبه تقلب متقلبان دست بکار نگذارند و آخر الامر لجاج پیش آرند و مودت به عداوت گرایند و این معنی باعث شود که به پاسبانی حراس خود ایشان را نپذیرند و راه دیگر و فکر دیگر گیرند خصوصاً مازندران که بیت الشرف خسرو جهان است و اهل این جا را از حضرت صاحب قران امید التفات بیش از دیگران است و باید به مجموع ممالک محروسه رفع بدعت و اجحاف فرموده، بدعتی که صادر شد از مسلمانان مرتفع سازند و تمهید قواعد عدال آسایش اصحاب نیایش پردازند تا موجب خیر دارین و ثنوبات نشأتین باشد.

شاه عباس چه کسی را به عنوان والی مرز ایران و ترکستان انتخاب کرد؟

در حکایت زیر، بیش از هر چیز شناخت دیدگاه‌های شاه عباس اهمیت دارد، نه درستی یا نادرستی آنچه در آن اظهار شده است. تأکیدم برای این است که بسا من و شما یا دیگری با این بینش مخالف باشیم، اما برای شناخت یک شاه بزرگ ایرانی، دانستن این حکایات مهم است. دیگر اینکه نه میان ما، بلکه بسیاری از ملل، دیدگاه‌های اشخاص از دل حکایات درمی آید، یعنی به جای متن سیاسی، روش سیاسی

حکومت‌ها و دیدگاه‌های سران آنها به صورت حکایت و داستان بازگویی شود. اشکال‌ش این است که وقتی صورت حکایت به خود می‌گیرد، تعبیر وارده در آن دیگر از دقت برخوردار نیست؛ یعنی دقیقاً نمی‌دانیم آنچه به صورت حکایت نقل شده، واقعی و درست همان است که منظور شاه یا دیگران حاضر در آنجا بوده یا امر به صورت دیگری وانمود شده است. این داستان هم از آنهاست. در این موارد باید به نتیجه‌گیری کلی فکر کرد، همان که روح قصه و حکایت است. در قصه زیر حکایت نصب یک حاکم در مناطق مرکزی ایران و ماوراءالنهر است؛ جایی که شیعیان و سنیان و گروه‌های دیگر بودند. شاه عباس پس از مرگ حاکم آن دیار در اندیشه نصب امیری دیگر است. به بیش از چهل نفر فکر کرده و آنها را مرور می‌کند. یک نفر را می‌پسندد و از او می‌خواهد به وی بگوید با مردم چگونه تعامل خواهد کرد. این فرد زیرک که می‌دانست منطقه مخلوطی از شیعه و سنی و جزاینهاست، می‌گوید به روش عمر عمل خواهد کرد! شاه عباس خوشش می‌آید و او را به عنوان حاکم اعزام می‌کند. ما البته شاه عباس را می‌شناسیم و سختگیری او را درباره امر مذهب می‌دانیم. میرداماد در کنار شاه نشست و ناظر این ماجرا بود و تعجب کرد. سپس جویای این شد که این چه گفتگویی

داماد حضور داشت فرمود فلان امیر را بیاورید و مقصود این بود که امارت اکتدود
 با تفویض کند چون آوردند با او نظر افکند بسیار کمریت لبی مخصوص فرمود
 دیگری را طلب نمود با وزیر اندک نگاهی فرموده حضرت انضافش داد بالا
 تا چهل نفر از اراد خواند و به همین پنج راند عاقبت الامر شخصی را بحضور آورده
 با و انفات کامل کرده فرمود و الی فلان مملکت خراسان دعوت حقرا البیک
 گفته میخواهم ایت آن مملکت را بتو تفویض فرمایم چگونه سلوک مسکوت
 خواهی داشت عرض کرد که مثل عمر بن الخطاب فرمود آفرین بر تو بر در فکر
 تدارک باش که سستی امارت آن حدود تو خواهی بود آن شخص رفت و بیه
 داماد به همین سخن در دو سوسه افتاد که پیرا له بود چه جواب داد شاه حبت
 فهمید که اندیشه میرفطانت کجیر را باعث چیت فرمود مولانا مقصود این
 امیر این بود که عین ابی طالب حق محض بود در دنیا کاری ندید و ابا
 بکر و عثمان باطل حقش بودند در امارت دنیا سودی ننمودند و عمر حق
 و باطل را همزوج کرده پیش برد و بود خورد یعنی آن مملکت سنی و شیعه
 و یهود و جهود و هندو مخلوط و ممتزجند باید حق و باطل را همزوج مخلوط
 ساخت و از معاند در حث و اما در کار خدا رسول و اصدقا و اصحاب

بود و پرسید و شاه به او جواب داد. حاصل سخن این است که شاه عباس این طور فکر کرده که آنجا محلی است که از همه طوایف از جمله سنیان و شیعیان هستند و باید کسی باشد که بتواند با همه تعامل کند. این پاسخ آن شخص که من مثل عمر تعامل خواهم کرد، نوعی واقع‌گرایی محلی را بر شاه عباس آشکار کرده است. آن وقت شاه تفسیر این را به این صورت شرح داده است که آنجا نه روش امام علی که حق‌گرایی یا همان تشیع است جواب می‌دهد و نه روش دو خلیفه جز عمر که خوب یکسره دور از حق است، اما به نظر شاه عباس، در آن منطقه که همه طوایف هستند روش خلیفه دوم که تلفیق و امتزاجی از دو روش است بهتر جواب می‌دهد. باز هم عرض می‌کنم که هدف از نقل این حکایت، آشناسدن با این نگاه شاه عباس آن هم در این حکایت است که در یک مأخذ قاجاری آمده و از درستی آن مطمئن نیستیم. باقی مسائل را به درایت خوانندگان وامی‌گذارم. باز هم یادآور می‌شوم که امسال بر اساس سال قمری، چهارصدمین سالگرد درگذشت شاه عباس صفوی است. اگرگاهی یادداشتی درباره وی می‌آورم، یک جهتش هم این است.

حکایت کنند که وقتی خبر وفات والی رأس‌الحد ترکستان به شاه عباس صفوی رسید، به غایت متأسف گردید که امیری بود در علم و عقل و شجاعت و تهوّر، مشهور آفاق و در سیاست مُدن و خورده‌بینی بین الاماتل و الاقارن طاق.

از قضایای اتفاقیه، میرمحمدباقر داماد حضور داشت. فرمود: فلان امیر را بیاورید و مقصود این بود که امارت آن حدود را به او تفویض کند. چون آوردند، به او نظر افکنده بسیار نگرست. پس مرخصش فرمود. دیگری را طلب فرمود. به او نیز اندک نگاهی فرموده، رخصت انصرافش داد. بالاخره تا چهل نفر از امرا را خوانده و به همین نهج راند.

عاقبت الامر شخصی را به حضور آورده، به او التفات کامل کرده فرمود: والی مملکت خراسان دعوت حق را لبیک گفته، می‌خواهم ایالت آن مملکت را به تو تفویض فرمایم. چگونه سلوک خواهی داشت؟

عرض کرد که مثل عمر بن الخطاب. فرمود: آفرین بر تو، برو در فکر تدارک باش که مستحق امارت آن حدود تو خواهی بود.

آن شخص رفت و میرداماد به همین سخن در وسوسه افتاد که چه سؤالی بود و چه جوابی داد.

شاه جنّت‌آرامگاه فهمید که اندیشه میر، فطانت تخمیر را باعث چیست. فرمود:

مولانا، مقصود امیر این بود که علی بن ابی طالب حق محض بود، در دنیا کاری ندید و ابابکر و عثمان ... محض بودند در امارت دنیا، سودی نمودند و عمر، حق و باطل را ممزوج کرده، پیش برد و به سود خورد. یعنی آن مملکت سنی و شیعه و یهود و جهود و هندو مختلط و ممتزجند. باید حق و باطل را ممزوج و مخلوط ساخت و از مفاسد پرداخت.

و اما در کار خدا و رسول و اصداقا و احباء رستگاری و راستی است و هر که را صدق و راستی نیست، در دین و دنیا رستگار نیست.

چند یادداشت از سفرهای حج خاندان فیض و یادداشتی درباره درگذشت ملاصدرا

یادداشت اول:

یادداشت زیر از محمد محسن پسر علم الهدی است که درباره اخوی خود و سفر حج او نوشته است. این سفر از ۱۶ شعبان ۱۰۸۳ تا ۹ جمادی الثانیه ۱۰۸۴ (آذر ماه تا مهر سال بعد) به طول انجامیده است. مسیر هم عتبات بوده و علی القاعده مدتی هم در آنجا اقامت شده است. راه بازگشت از عراق عجم و دیدار و در واقع استقبال از مسافران در روستای باریکرسف یا همین مشهد اردهال بوده است.

توجه اخوی معین الدین احمد، در خدمت علیا جناب والده - عزبائوهمما - از کاشان به قصد حج بیت الله الحرام و زیارت سید انام از راه عتبات عالیات، یوم الثلاثاء ۱۶ شعبان ۱۰۸۳ موافق ۲۲ آذرماه سیچقان ئیل، دخول کاشان بعد از عود یوم الاحد ۹ شهر جمادی الثانی ۱۰۸۴ موافق ۱۶ مهرماه اودئیل، یوم السبت ۱۸ شهر مزبور در قریه باریکرسف ملاقات ایشان اتفاق افتاد.

یادداشت دوم:

توجه معین الدین مع ضیاء الدین ادریس به جانب عتبات عالیات عرش درجات لیلة الخمیس ۲۳ شخر صفر ۱۱۰۳ موافق ۲۰ آبان ماه جلالی قویبی ئیل، دخول کاشان عابدا مع ولده وام ولده یوم الثلاثاء ۲۷ شهر رجب سنه مزبور موافق ... نوروز ئیچی ئیل.

یادداشت سوم:

حرکت حقیر از کاشان به قم با دو نفر از طلبه عظام، ملاجعفر ولد ملانظام و میرمحمد علی ولد میراسماعیل ۲۵ ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۶۳ دخول کاشان بعد از عود ۲۰ ذی الحجة الحرام سنه مزبوره. یکی از ظرفاء اصحاب ... [چند جمله بعدی ناخوانا].

یادداشت چهارم:

توجه عالیجناب آقاهادی به جانب مشهد مقدس رضوی با کافه وابستگان و فرزندان، یوم السبت غره جمادی الاولی سنه ۱۰۹۸ موافق اول سنه مسترقه بارس ئیل.

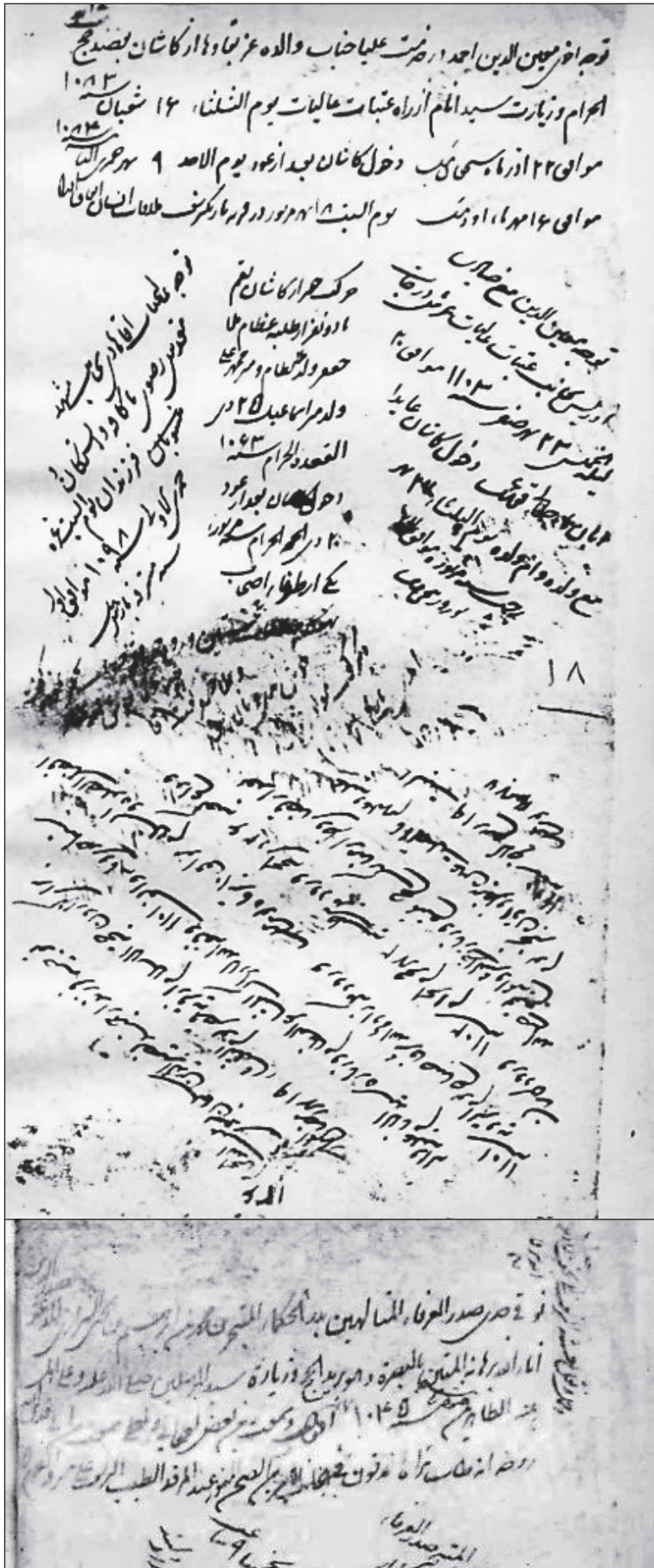
یادداشت پنجم:

توجه فرزند ارجمند نصیرالدین سلیمان به سوی بیت الله الحرام برای گزاردن حجة الاسلام از قریه قمصر یوم الثلاثاء ۱۹ شهر رمضان المبارک سنه احدی ومائة و الف ۱۱۰۱ - وفقه الله لادراک المشاعر العظام - و زیارة سید الانام علیه وآله افضل الصلوة والسلام موافق ۱۰ تیرماه یونت ئیل،

ورود مکه زادهها الله شرفا صباح یوم الترویبه ۱۱۰۱ وداع کعبه ۲۶ ذی الحجة ورود مدینه طیبه ۲ شهر محرم الحرام ۱۱۰۲،

ورود کاشان بعد از قضای و طراز مناسک حج تمتع و زیارت خیر البشر و ائمه بقیع - صلی الله علیه و علیهم - ما اتصلت عین بنظرو اذن بخبر یوم السبت ۱۹ ربیع الاخر سنه ۱۱۰۲، ۷ بهمن ایت ئیل.

یادداشت فرزند علم الهدی درباره زمان درگذشت ملاصدرا



توفی جدی صدر العرفاء المتألهین بدر الحکماء المتبحرین محمد بن ابراهیم بن یحیی الشیرازی، المدعو بصدرالدين - انار الله برهانه المبين - بالبصرة وهو يريد الحج وزيارة سيد المرسلين - صلى الله عليه وعلى اهل بيته الطاهرين - سنة ۱۰۴۵ و حمل ونقل نعشه الشريف الى نجف الاشرف و سمعت من بعض اصحابه و لعلی سمعت عن ابي قدس الله روحه، انه - طاب ثراه .

این یادداشت براساس نسخه کتابخانه ملی عرضه شد. ظاهراً از این جنگ نسخه ای هم در مرعشی هست که شماری از یادداشت های آن را آقای واثقی در مقاله ای در مجله شهاب منتشر کرده اند.

وقف نامه شیخ بهایی به صورت مهر

این هم اقدام بدیعی است هر چند بی سابقه و لاحق نیست. شیخ بهایی تعدادی کتاب را وقف طلاب امامی مذهب کرده و فرزند برادرش حسین بن عبدالصمد را که نام جدش را داشته متولی آن کرده است. در همین مهر شرط کرده است که این تولیت در فرزندان او به شرط «اتقی» بودن خواهد بود و لو اینکه



ابعد باشد. نمونه دیگر این مهر وقفی در نسخه شماره ۴۶۹ دانشگاه برگ ۱۱۸ موجود است و در فهرست کتابخانه دانشگاه: ج ۴، ص ۸۲۱ - ۸۲۳ معرفی شده است.

هذا مما وقفه العبد بهاء الدین محمد للطلبة الامامية بتولية ابن اخيه، سمی ابیه، حسین بن عبدالصمد، ثم الاتقی من بنیه و بنیهم و لو کان ابعد

سفرنامه حج یک صفحه‌ای از سال‌های ۱۰۷۱ - ۱۰۷۴

در ابتدای یکی از نسخه‌ها شخصی از علمای اتراک به نام محمد امین بن الشیخ محمد بن میر آلی بیگ زاده، گزارشی از سفر حج خود میان سال‌های ۱۰۷۱ - ۱۰۷۴ نوشته است. در این نوشته از سه سفر حج خود، سفرش به مدینه و طائف، درس خواندنش در مدرسه سلیمانیه و خلیلیه یاد کرده است. این نشان می‌دهد که برخی از علمای دین نه تنها برای حج، بلکه برای استفاده علمی از علمای محدث حرمین به این سفر می‌آمده‌اند. چنان‌که در این یادداشت آمده، او کتاب احادیث محیی الدین نووی را کنار منبر شریف رسول الله (ص) خوانده و اجازه روایتی هم از یکی از علمای وقت گرفته است.

او در این گزارش گفته است که ثواب حج دومش را به روح مادرش و ثواب حج سوم را به روح رسول الله (ص) اهدا کرده است.

جزئیات دیگری هم در این یادداشت آمده که برای شناخت تاریخ آن دوره سودمند است.

این صفحه که در آغاز نسخه به شماره ۴۹۰۵ در کتابخانه مجلس آمده، از محمد امین آلی بیگ است. در واقع محمد آلی بیگ صاحب این نسخه از فتوح الحرمین که به احتمال زیاد آن را در مکه خریده بوده است.

روی این صفحه به جز این گزارش، شعری از جامی درباره حج هم هست:

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم گه به مکه منزل و گه در مدینه جا کنم
میروم بر زمزم و از دل کشم یک زمزمه وز دو چشم خونفشان آن چشمه را دریا کنم

در حاشیه یادداشت دیگری هم هست که نسب این محمد امین را کامل تر به رنگ قرمز نوشته است. مناسک محیی الدین [النوی] نوشته است:

بتوفیق الله از دست اضعف عبادالله محمدامین بن الشیخ محمد بن میرآلای الاسکوی بن علی الدفتری بن میرحسن ابن میرغازی ... ابن میرحاجی اسحق بن باشا یکت فاتح اسکویه غفرلهم .

دو سه کلمه دقیق خوانده نشد که علامت! گذاشتم .

متن سفرنامه

[۱] خروجی للحجّ فی الرابع عشر من رجب الفرد، لسنة احدى و سبعین بعد الألف، [۱۰۷۱]

[۲] ودخلت إلی الشام الشریف، سابع یوم الجمعة،

[۳] وتوجّهت الی مصر القاهرة یوم الأحد ودخلت إلی القاهرة یوم عرفة عید الفطر،

[۴] وخرجت منها إلی البریة سابع عشرين من شوال،

[۵] وشرفت برؤية البیت العتیق سادس ذی الحجة،

[۶] ووقفت بصحراء عرفات یوم الجمعة . الحمد لله ثم الحمد لله .

[۷] ودرست بمدرسه المبارکة سلیمانیة من صدر الشریعة والفواض الشریقة! ومشکاة المصاییح، یوم الثانی من محرم الحرام لسنة اثنین و سبعین بعد الالف،

[۸] ورحت الی زیارة شفیع المذنبین، حبیب رب العالمین، بعد المولود الشریف،

[۹] وشرفت بزیاارة حجرته، غرة ربیع الآخر،

[۱۰] وقرأت تبرکاً احادیث رسول الله - صلی الله علیه وسلم - الّتی جمعها محیی الدین النووی رحمه الله عند منبره الشریف،

[۱۱] وأخذت السند لنقل الحدیث من المحدث الكامل والمکاشف الماهر زیادة الحفاظ، من الشیخ علاء الدین اللخسانی؟ المالکی و أجازنی إجازة عن طرفه،

[۱۲] ثم أتیت إلی مکه المکرمة عاشر جمادى الاول ودرست فی المدرسة الخلیلیة إلی الموسم،

[۱۳] وحججت ثانیاً بفضل الله وأهدیت ثوابه لروح والدتی بکیحان [بکیحان] خاتون ابنت یسرالی! من أولاد اورنوس غازی،

[۱۴] وبعده الموسم رُحّت إلی زیارة ترجمان القرآن، جبر الامة، أحد عبادة الاصحاب، ابن عم رسول الله، عبد الله بن عباس رضی الله عنهما وعن اصحاب رسول الله اجمعین،

[۱۵] وجئت لیلة المولود من دار بنی العباس! ودرست بتوفیق الله إلی الموسم،

[۱۶] فلما جاء الموسم، عزلت من المدرسة، لا حول ولا قوة إلا بالله، وحججت ثالثاً الحمد لله، وأهدیت ثوابه إلی شفیع المذنبین، تقبّل الله بلطفه وكرمه، ما لی شیء من هذا الا بتوفیق الله، وأرجو من الله الکریم یسرنی ختمی فی بلده بالایمان ویحشرنی والاقربائی والاحبائی تحت لوائه یوم المیزان،

[۱۷] سوّده الحقیمر محمد امین المشتهر بآلای بیك زاده، جعله الله تعالی من الذین احسنوا الحسنی زیادة،

[۱۸] سوّده حین خرج الی طریق استانبول لسنة اربع و سبعین بعد الالف من هجرة من له المجد والثناء [۱۰۷۴]

